



FROM  
THE LIBRARY  
OF  
SIR WILLIAM OSLER, BART.  
OXFORD

7785 29

M 5

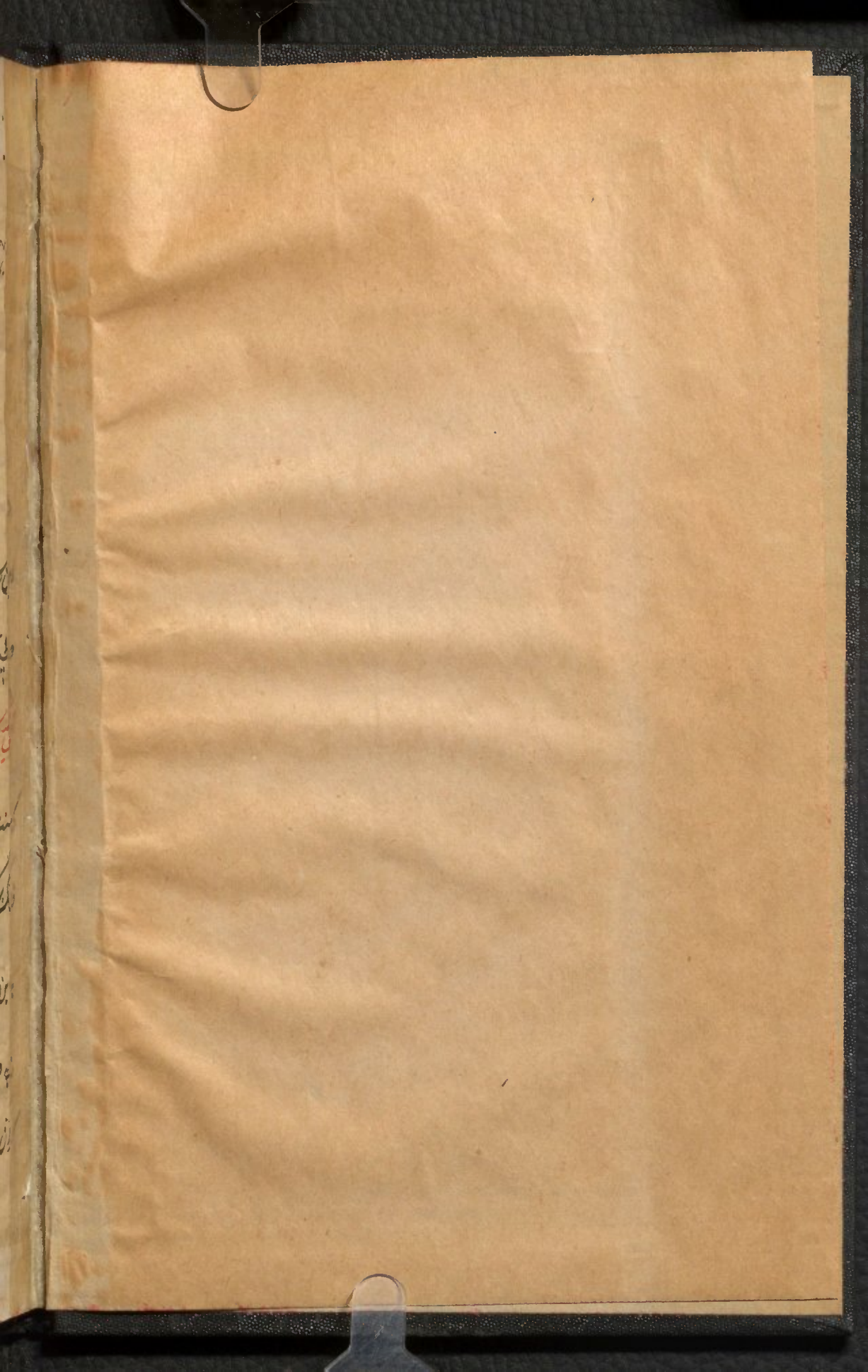
7783

29

Risalah-i  
Musalafah  

---

Musalafah ✓



Lucretius  
16, 81, 26.  
W. 1.

X

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این رساله است در تحقیقات سیراوزان استرعیته  
 و بیسته مشیح بر سانه مقصد لایه از مهر مونی  
 که استر اباری نظم مهر قطبش مان شهر با عمل کامل  
 که منت لذ و جوش بر همه خلق است یزدان را  
 فلک بر کرد و قطب خورشید میگردد رجه نازش  
 به این نسبت که هم نام است این قطب جهان بان را  
 ز به قطب فلک قدیم که کرد بان همه دیده  
 کران مایه دری چون او ندیده مجر و مکانزل

**مقدمه** در بیان مجلی لذ مقصود بر آنکه در این سال  
 مقدار بعضی اوزان را که در کتب با وفارس  
 ولغت نویسان و سایر کتب اطباء و شریعتیه مشتمل متعارفات  
 آنرا اصل ختمه و بعضی لغزان دیگر که غیر متعارف  
 با همون لغزان متعارف تعیین نجشیده ذکر  
 و آید **فصل** در بیان اوزان مقدره مشهوره باین  
 آنها اشارت است و در بیان آنچه در ضمن اوزان مذکور  
 آمده آید ذکر آنست **جمله** لغز اوزان که کجاست  
 در اعتبار اوله لند **جمله** است و وزن آن مقدره  
 بجز است سینه کذا فی الصصح و القاسم  
**طرح** از اوزان مذکور طبع است که بفارسی  
 تبع گویند و وزن آن مقدره هم سینه است  
 —————

اینها اشارت است و در بیان آنچه در ضمن اوزان مذکور  
 آمده آید ذکر آنست جمله لغز اوزان که کجاست  
 در اعتبار اوله لند جمله است و وزن آن مقدره  
 بجز است سینه کذا فی الصصح و القاسم  
 طرح از اوزان مذکور طبع است که بفارسی  
 تبع گویند و وزن آن مقدره هم سینه است







دو قیراط کذا فی القاموس و الجولع و ذخیره

و قانن **او بولی** در اوزان مذکور است و مقدر

از اسیب قیراط گفته که دو ادره جو پیشه در جوامع

الدویه آدره که **نرخا** ماء یک بخش است

در چهار بخش دریم که یک دانگ و نیم شد کذا

فی الذخیره و نیز در ذخیره گفته که **ساموتا**

الذخیره در اوزان

یک خرایا و نیم است و نیز بعضی سه قیراط است

در ذخیره گفته که **نوا** در دانگ است بوزن

وزن در جوامع الدویه گفته اند که نوا <sup>بعضی</sup> است

و بعضی گفته اند که بقیف دریم است و اقل

بسی و صولب نزدیک تر است و در ذخیره گفته

3

7

1

انواع القیراط  
مقدار کذا  
نزد اسیب  
بعضی است  
القیراط نصف  
قیراط است  
الدانق و الط  
در وزن  
بسی است  
که نیم است  
دریم است

**بولوس** بگردانک است بوزن دره در قراباگین

فاضل فلدک مذکور است که بولوس شش کشتال است

و یا هفت یک کشتال است بدین اختلاف نسبت

بایتمای شهرها یا زمانها مختلف باشد چنانکه

و فاضل بگردانک گفته

در قیاط بعضی دیگر نیز گفته اند **درهم** لند

مذکور در رسم است که بفارس در رسم است و آن مقدار

چهار سنت جبهه است کذا فی الصحاح والقاموس

شیخ جواد الدین در قواعد گفته که اگر چه در رسم

وزن مختلف بود **اما** در اسلام برین وجه

قرار یافته که هر یک در رسم شش در یک باشد

و هر یک در کشتال شش جو مایه باشد و در ایام خلافت

در ایام خلافت

درهم چندم بعد از آنکه یکم درهم را بطریقه

بسیب بطریقه که بعضی از بلاد شام است

و این قسم درهم سکه بعد چنانکه درهم چهارم است

که است درهم شود **با قلا و یونا** نیز درخیز

بعضی از اوزان کتیب مذکور شده در جوامع

اللامیه و ذخیره وزن آنراست چهار جویان

نعم که نصف درهم شید **و با قلا و مهره**

و در جوامع مذکور است چهار دهنه جو کفه لند

که برابر درهم شید **و با قلا و کندری**

را نه قیراط کفته است و شش جویان **و مشال**

لذا اوزان اصیل مشهور است که آن نزدیک

و نهت جویت و چهار حقه لذیکو که آنرا نهت  
برابر کنند در کتب معتبره لغت و فقه و  
طبیعیات باقیه که یک در هم نهت مثال است و بحقیقه  
لذبح حقه مثال و یک مثال مقلد یکدیگر است  
درست بخش لذیقه بخش یکدیگر است چنانکه  
ده در هم مقلد هفت مثال شود مانند

ملاحظه و جمع می شود و **بندقه** در میان اوزان  
مذکور میگردد مقلد یکدیگر است و بعضی **بندقه**  
را یک مثال گفته اند و از جوامع مذکور گفته **جوزیه**  
تبطیه عبارت از **بندقه** است در ذریعیه گفته  
که جوزیه یخطبه یک مثال است **بندقه** در بعضی کتب

در بعضی مرز مذکور خسته اند در اوزان و در جوامع  
الاهیه گفته که کشتال است و بنید در جوامع اوله  
که بعضی گفته اند که در مرفا سرد است و در بعضی  
راویا خسته اند و در بعضی گفته اند **قلیمون**  
مشال است و جامع الیکر است مشال است و جامع الصغیر  
هم مشال کذا فی الذخیره و در بعضی لداوزان  
طب **جیچر** نیز مذکور شده انرا هم حصه لک  
حصه مشال با آن نمف **لداکستار** لزم اند  
مذکور مشهور تر استار است و صاحب صحیح  
و در بعضی استار را چهار مشال و نیم گفته و در بعضی  
استار را خسته است و تبار است و تخمین این است

کوشش درم و سه صد لدهفت هفت مکدرم باشد

**مقاتله** نیز در میان اوزان طیب مذکور میگردد

در جوامع اللامیه آنرا شش درم و پنج کفنه نیز

در جوامع آوره که **نبطل** شش درم است

فاننا ناهم که نبطل دو ستار است

کفنه که نبطل هفت درم است

ستار **دخیره** مطلقه بنا بر آنچه در جوامع

اللامیه و دخیره نیز مذکور است نه در ستار

و نیز بعضی چهار شقال است **دخوزه** مکنه

شش درم است **دخیره** را در جوامع مذکور

چهار شقال کفنه **معلقه** مکنه که از جوامع

در

و لذت اول بقدر چهار ششال و **نور** لذت اوزان  
متعارف و در وقت کاه در وزن  
بد و دیت و پنجاه دو جو موافق آمد و جهت  
تفاوت جو در بزرگی و کوچکی کاه کمتر لذتی  
لعبه و کاه چند جو بیشتر لذتی بنا بر آنکه در  
دیت و پنجاه دو جو باشد **میکنند** بخیر و  
فیراط خورده بود و یک ششال سه ششال و نیم و  
فیراط **اوقیه** و بفتح نینک بند آنچه در صحیح و  
فاسد مذکور است یک استار است و هم چنین لذت  
کسب کن یک استار و در ذخیره و جوامع اللهم  
**و بخاند** مذکور است که اوقیه به حساب ششال است

شمال

دویم است و چنانچه در ده درم و پنج کس

گذشت بخش یک درم است در صحیح گفته که

اوقیه در حدیث بعضی چهار درم واقع شده بر آن

است یک اوقیه پیش ازین در زمان گذشته این

بوجه **اما** درین وقت آنچه در میان مردم متداول است

و مدلل استعمال اطباء بر آن است **یک اوقیه** روزی شش

درم است و پنج حقه که گفته میکنند در صحیح

کنند **قوالیوس** یک اوقیه و نیم است و پنج

فاندر و نموده که قوالیوس گذر از ریه است و در

در ده است و از شراب یک اوقیه و نیم در ده است

و نمت و لذت و علاج الفه اوقیه در ده است **و اکنون**

در ارزان

در گفته

نار شده

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته

در گفته



نیز در بعضی اوزان مذکور است در قانون آنرا

شأنه در هر کفیه **نهم سطل** لغو از مشهور

نکه آن را ریشه سطل است و چنانچه <sup>نوشته</sup>

میباشد و بعضی صحیح و قاصد می گویند که سطل

سطل عراقی است که در بغداد و آن حدود

سطل است و شیخ در قانون و نحوه که سطل است

است و در بیان شیخ نیز بنا بر سطل عراقی است

و در کلام فقهای عظام حجه حضرت شیخ

جابر الدین منظم حلی در کتاب تجرید شیخ

بنی الدین در شرح ملعه مکتوبه در رسم بیان

نعم و چنانچه <sup>نوشته</sup> میباشند در کلام

فقیهای **م** ساطل **دیگران** غیر لذوائه مذکور

مکتوبه آن **م** ساطل مکتی و مدینه است **و ساطل**

**مکتی** را **م** برابر سوائه گفته اند **و ساطل** **مکتی**

را **مکتی** و غیر سوائه بیای غمخه لذ چنانچه **مکتی**

مکتی مکتی و غیر سوائه در بعضی کتب **مکتی**

**طوطون** یا **طولون** مدد بعضی از زبان مذکور **طوطون**

در ذخیره در جوامع **طوطون** مذکور است که آن **طوطون**

رقیه **طوطون** و **طوطیل** سفارش شده است که در **طوطون**

**و ایضا** در جوامع **طوطون** آدینه که **طوطون**

**طوطون** و **طوطون** که **طوطون** **طوطون**

صغیرش در **طوطون** در **طوطون** **طوطون**

مذکور

زکورت و نیندر حیراج اللهیه در فرا با بر قلی

نسی

سکه چه در غیر سه اوقیه است و سکه چه مطلقه

شش استار است **در قلی** نیز در اوزان

طالب نگردد است و شیخ در قلی نون گفته که آن لذت

زینون نه اوقیه است و لذت شراب در اوقیه و لذ

عده سیزده نیم اوقیه **من** لذت اوزان

من است که در زمان خوب بنام نیز گویند و من

حار طبل است گذارن الصیاح و القاسمی و قذا

اللفنه و به اطبق کلام اطباء شیخ در

**من** در اجل استار و من در حساب خیره

نکار را حساب در هم و ولت و نجاه

Handwritten scribbles at the bottom of the page.

صفت در سحر و جادو و کتب کهنه و کتب کهنه

چهار کتاب که در سحر و جادو و جادو و جادو

در سحر و جادو و جادو و جادو و جادو

و چهار اوقیه است و چهار اوقیه است

هشتاد و دو است **و من کلند** از اوقیه

**و من بند** چهار سیر است **و سیر** که شاه

دو سیر جهانگیری است **و من ایضا**

**و من رات** که اوقیه **و من رات**

است اوقیه **و من مکی** در بیت و شصت است

و کلام فقها **معنی** من ظاهر است

کتب فقهیه **مکس** سیما است برابر است

و کتب فقهیه **مکس** سیما است برابر است

با تدریک به آن بتقریب کفین ذکوة مال و ذکوة فطر

و بتقریب بعضی کفارات و غیر آن **مد** بنا بر آنچه در صحاح

و فارسی مذکور است دو رطل عرارة است و نزدیکترین

فقیها دو رطل و سابع عرارة است و از جمله اوزان

نزدیک همین که در کتب طب مذکور است **دورق** است

و در جوامع اللہیه دورق راسته رطل گفته که ممکن است

باشد کذا نقلد الشیخ **دقسط** عمل دو رطل است

**کفین** که عبارت از کوزه باشد سه رطل گفته

و نیز گفته که **حما بین** است و پنج است راسته و

در ذخیره نیز سوا فی جوامع اللہیه گفته هم در **قانه**

مثل سخم که **آبان** عمل دو رطل و نیم است و آبان

روغن بکری و نیم است **کیلی** لذا وزن را ششصد کیلی است  
و کیلیه بنا بر آنچه در صحیح و قاصدی گفته شده همان است  
بعذر بکری و هفت حقه لذت حقه یکدر است **و ابترقی**  
نیز در بعضی کتب مذکور است در جراح الاطعمه گفته که

آن مقدار هم از آن **وجیه** است و شش رطل است  
رطل که مقدار چهار قسط هر قطنه رطل است  
سنگی باشد و چرخه سطلقه است و چهار قسط است  
و هفت قسط ما ذکر مستصلا و شیخ در قانونه  
فرسوم **صنوبر** است لذت شیب نه رطل است

و از شتر ارده رطل و از عدس است و شش رطل است  
**صناع** نیز همان است که در زمان حضرت مغز است  
نمای

شایع بود در بعضی حدیث قدس که کرده اند بنا بر  
 این فقها در بعضی بابت کتب تحقیق آن منعم  
 لند و صحیح و قاسمک صاع را چهار صد گفته  
 لند نیز تقدیر موافق صد صحیح و قاسمک صاع  
 است رطل خواهد بود **وصاع** یعنی علم الصلوات  
 تحقیق شده که چهار صد است و صد بقول فقها  
 اما سینه دو رطل و رطل عوانت و بیابان  
 نیز در مکعب و مقدار در هم ملغوب و بنا بر تحقیق که صاع  
 قاسمک در باب **صاع** یعنی علم الصلوات و السلام  
 یعنی علم نقل منعم و گفته لند که **صاع** یعنی  
 علم الصلوات یعنی آنقدر است که آدمی دستهای  
 خودی در بزرگی و کوچکی برابر باشد و معتدل چهار رطل

هر دست خود را بر ساق **ملوک** در آورده اند و از آن **ملوک**  
 اصل **ملوک** است و بنا بر آنچه در صحیح و فاسق مذکور است از جمله از آن  
 چنانچه است بقدر سه کیچله در در بعضی کتب فقیر مذکور است  
 که **ملوک** چنانچه است بقدر دو صاع و نیم دان نیز بقدر  
 سه کیچله مطابق است **قیصر** نیز از جمله از آن است  
 بزرگ است و صحیح و فاسق گفته که آن است  
 و صحیح گفته که **قیصر** پنج بزرگ است و آن است  
**ملوک** شود و یکی است و چهار کیچله است **و قنطار**  
 نیز از جمله از آن است بزرگ است و صحیح گفته که  
 که یکصد است و طل و بعضی گفته که **قنطار** آن قدر  
 که یکصد است و از او بر گشتند **و طالیون** نیز از آن است  
 بزرگ است و در صحیح **الذکر** نیز از آن است و قرآن در آن است  
 خفا

طالیون



گفته اند که مکتوبت نیمی در طل است **جو بین**  
 نیز از جمله اوزان است بزرگ است در کانون  
 و جمیع زنجایه و ذریع مذکور شده که جو بین  
 شش در صد است و قط مکتوبت اوقیه  
**زورق الطالیقی** لذا اوزان بزرگ است و آن  
 است جو بین است کذا فی القانون والدخیر  
**و لوق** نیز که جمله اوزان بزرگ است و معلق  
 اصحاب و کاسکی پیانی یافته که مقلد شصت  
 صاحب است و بعضی مقلد با یک سیر نیز آمده  
**و مقلد** یک شتر بار **کراب** بنا بر اعتبار  
 معتبرین علماء اما بنده حساب رطل یک نزلد

و دولت مدخل عورت است **فائیکه** در میان  
 پنج وزن سنگی هر چه معرر نمایند که با این پنج پله  
 ننگ سنگ دیگر **دیگر** جهت وزن داخل سازند  
 در یک تا صد هزار لدم قسم وزن را که این پنج سنگ  
 لزان وزن معرر داشته اند **رون اجناس**  
 توان محف بدین طریق متلاک لدم در هم یک قدر  
 سکدام **دویم** بقدر سه درم **سیوم** بقدر نه درم  
**چهارم** بقدر بیست و هفت درم **پنجم** بقدر شصت درم  
**فائیکه** در میان **میل و قرص** و **بیدیه**  
**غیره** که در میان هفت راه مائی مذکور مسکر  
**و میل** که مکتبه لدم **قرص** و **بیدیه**

در صورتی که  
 نظر مردم  
 هم بین وزن  
 میل را که  
 باقی یافته اند  
 نموده اند  
 میل را که  
 باقی شده  
 در آن  
 که در آن  
 است

له فقہ حوب الفقد منفت است کہ در زمان

بهار نظام دے کہ دیدن ایشان بجد اعتدال  
بند نہ کم پین و نہ سپار تیز پین تا انجا تواند رسید

**و میل** را بحسب در اوج چون بقدر چهار ہزار

دراغ یافته لند بر مقدار چهار ہزار در اوج مغرب

مغرب لند **و میل** ہما شے نیز کو سید لب انکہ

میل را بحسب در اوج مغرب مغم لند لند فرندان

**و در اوج** در میان میل مذکور شد **و در اوج**

لذا بتدای ضاعت دست آترا بزبان و بیا

زنی کو سید و بزبان **فارس** **و در اوج** خط است

فارس انکشتان **و چون** گز قدیم الدیام بہ پین

مقدار معقد در ششم اند **در سراج** بمعنی گزینش اعمال  
 کرد از آنچه که مشهور است و تعیین در سراج در سوزب اللغو  
 و حکم فقها بر این وجه است که مقدار شش قبضه است  
 یعنی شش مشت یا شش **پینا** که شش است یعنی تر باید  
 متصل خسته ملاحظه نمایند و این مجموع بقدرت چهار  
 انگشت خواهد شد که در جانب پینا یکدیگر گذارند  
**و پینائی** هر انگشت را حکم فقها و بوسیله زیاد  
 و یک ضابطه ششم پینائی هر انگشت بقدرت شش  
 میانه هفت مویست لذا پینان یا یون **و قریح**  
 که بقدرت فرنگ گویند چهار میل است  
 و چهار کنیم الف هزار **و پینان** بقدرت شش

در چهار  
 هزار گز  
 حکم شش  
 و در  
 شش  
 و چهار  
 در چهار  
 پینان  
 شش  
 و پینان

بیت و حساب کن یک بیدار و بعد چهل  
 دشت هزار کن خواهد بود و **بیا بدنت**  
 سفر که حکم شرع شریف در آن سفر **تظار**  
 باید کرد و **تذوق** **لما تمست**  
 آن سفر است قریح شد لذت فرح که **سپارده**  
**و بحسب** **سراج** نود و شش هزار در **مشکو**

کله درجه اثنا عشر و فرسخ و تسع فرسخ  
 و هر دینار یک مثقال و هر مثقال حم الفه لذا جمله  
 هفت و نیم توپ میدهند بوزن کبریت **کان مخذ**  
**الحاشیه** مکتوبه علی شرح الوقایع  
**و هر دینار** بوزن صد دانه جو **در هر** **روز**

هفتاد و نه جو **و قصاب** در هفتاد و نه

جو بوزن جو **ابنوس** رشتا سه جوت و هشت رتبه را

یکانه و ده انه ماشه را یکتوب پس **یکتوله** دو

لبت و هشتاد و هشت جو باشد دو لبت درم

بوزن مذکور عبارت از چهل و هشت لبت و هفت ماشه

و ده رتبه درم نلت رتبه و لبت شمال عبارت از

همه رتبه کم هفت لبت **و قصاب** زر لبت شمال بوزن

دهی هفت و نیم لبت و الواجب شش توب

و لفت شش توب **و قصاب** بقره پنجاه و نیم توب

و الواجب یکتوب است **و حساب** شش لبت

بوزن چهار صد و پنجاه جو **المقال** الذی

عنه الدینار عندکم مائة شعرة و **چلن** منتقال

چلن منتقال پنجانه است بوزن حضرت در دهها

**و در** شرعی در حضرت در دهها چهار ماشه است

لذره شجر یک تریه می شود و هذرا کلمه و جدت  
علا شمع و قاید شیخ عطار لله کوه  
مکتوبه من یدک الا ما تقلت من الجلینی

**و سینه** بوزن یک درم است که یک پند و یک درم  
بوزن طبع پنجم است و هر درمی است که خف  
**و تانک** یک درم است و دانگ چهار خف است و شش دانگ

یک مثقال که لب چهار خف باشد و پنجدانگ یک درم است  
که لب خف باشد **و توپله** در نیم مثقال است که از خف  
باشد **و من طبعی** یک سیر اکبر است که نوزده درم است

**در طالع بغداد** و من بغدادی طبعی  
در سن شمعی نوزده یک دیگر برابر لند و ماش  
هفت سنج است **و فلس** سه قیراط است **تانک** پنج

جبهه سینه است که سه درم و نیم سنج باشد  
**و سینه** یک مثقال است **و قوله** در آنکه بدست که در نیم

مشال بید و نو و شش و نه و **ملعقه چهار**

مشال آ **و برشته** لب و یک مانده که بکهد و

شفت و شش و بید که توپیکار مشال و یک ربع مشال

بیشده **درم شری** در نیم توپیک و یک درم مانده **بجول**

بغ شاند شمره **لذ المنقال** عشرون قیراطا و

**القیراط** و وجهه فیكون المنقال اربعه ما **حاجه**

اربعه **وجهه** مشال چهار و نیم ماشه **المنقال**

سته و نشتون **جبهه** و ده و عشر و قیراطا و

الغیر خمس **شمره** در **درم شری** ز من **سکس**

کان در توپیک هفت **جبهه** جو! بکهدم را چهار **قیراط**

**و یک دنیا** را البت قیراط بید و قیراط **بکجه**

و چهار **خمس جبهه** بید و چهار **قیراط** را یک **درم**

که ربع توپیک و یک **جبهه** خمس است **و یک قیراط** را ربع

جو بید درم جو را یک **جبهه** بید **و جبهه** **کهنک** را

کویند **شری** را نیز **جبهه** بکوند و در ربع **جبهه**





